خالد بن ولید

مرحوم محمد تقی بیرجندی در «وقایع الشّـهور» می نویسـد: «در روز آخر ربیع الثانی سـال ۲۱ یا ۲۲ هجری قمری، خالد بن ولید بن مغیره مخزومی به اسفل السّافلین جهنم شتافت.»[۱]

موارد زیر را بخوانیم، و به اندازه ای که دلمان سـوخت، و به هر تعدادی که توان داریم، بگوییم: «**اللّهُمَّ الْعَنْ خالِدَ بْنَ وَلید**» و ثواب آن را به مولایمان، امیرالمؤمنین علی علیه السـلام مظلوم عالم امیرالمؤمنین علی علیه السلام تقدیم کنیم:

* خالد در جاهلیت جزو اشراف قریش و از سلحشوران آن‌ها بود و مسئولیت تدارک سپاه و سرکردگی سواران قریش را در جنگ برعهده دا شت. در سال ۲ هجری در جنگ بدر، بر ضد مسلمانان شرکت کرد و به گفته ی واقدی،اسیر شد. در سال سوم هجری در جنگ اُحُد، سرکرده ی سواران جناح راست قریش بود و براثر خطایی که چند تن از افراد سپاه اسلام در مراقبت از راه ورود دشمن مرتکب شدند، وی توانست مسلمانان را شکست دهد. او در سال پنجم قمری، در نبرد خندق یا احزاب نیز شرکت کرد و جزو کسانی بود که قصد داشت از خندق عبور کند ولی موفق نشد. در شوال سال ششم هجری، به نقلی خالد در رأس دویست سوار از مشرکان قریش، برای جلوگیری از حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای منا سک حج، از مکه به محل کُراع الغَمیم رفت.

۱- وقایع الشهور، ص ۹۱

در سال هفتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان برای ادای عمرةالقضاء روانه ی مکه شدند، خالد چنان از اسلام و مسلمانان نفرت داشت که شهر را ترک کرد.

* قالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاس: فَانْطَلَقَ قُنْفُذٌ فَأَخْبَرَ أَبَا بَكْرٍ فَوَثَبَ عُمَرُ غَضْبَانَ فَنَادَى خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ قُنْفُذاً فَأَمَرَهُمَا أَنْ يَحْمِلَا حَطَباً وَ نَارا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ عَلِيٍّ علیه السلام.[۲]

عبدالله بن عبّاس در بیان ماجرای حمله به خانه ی حضـرت زهرا علیها السـلام می گوید: قنفذ رفت و به ابوبکر خبر داد. عمر غ ضبناک از جا ج ست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان د ستور داد تا هیزم و آتش با خود بیاورند و خود به طرف در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام رفت.

* قالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاس: فَأَرْسَلَ عُمَرُ يَسْتَغِيثُ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ حَتَّى دَخَلُوا الدَّارَ، وَ **سَلَّ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ السَّيْفَ لِيَضْرِبَ فَاطِمَةَ علیهاالسلام**، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِسَيْفِهِ فَأَقْسَمَ عَلَى عَلِيٍ علیه السلام فَكَفَّ.[۳]

عبدالله بن عبّاس در بیان ماجرای حمله به خانه ی حضـرت زهرا علیها السـلام می گوید: عمر کمک خواسـت. پس مردم رو به خانه امیرالمؤمنین علیه السـلام آوردند و داخل شـدند. **خالد بن ولید، شـمشـیر از غلاف بیرون کشید تا فاطمه علیها السّلام را بزند!** امیرالمؤمنین علیه السّلام با شمشیر به خالد حمله کردند، و خالد آن حضرت را قسم داد، و امیرالمؤمنین علیه السلام هم دست نگه داشت.

---

[۲]- کتاب سلیم بن قیس، ج۲، ص۸۶۴

[۳]- کتاب سلیم بن قیس، ج۲، ص۸۶۵

* قالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاس: قَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! قُمْ بَايِعْ. فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: إِذاً وَ اللَّهِ نَضْـــرِبُ عُنُقَکَ. قَالَ عليه السلام: كَذِبْتَ وَ اللَّهِ يَا ابْنَ صُهَاکَ، لَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِکَ، أَنْتَ أَلْأَمُ وَ أَضْعَفُ مِنْ ذَلِک.

فَوَثَبَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ وَ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَأَقْتُلَنَّکَ. فَقَامَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَخَذَ بِمَجَامِعِ ثَوْبِهِ ثُمَّ دَفَعَهُ حَتَّى أَلْقَاهُ عَلَى قَفَاهُ، وَ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدِه.[۴]

عبدالله بن عبّاس در بیان ماجرای حمله به خانه ی حضرت زهرا علیها السلام و سپس اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه الســلام در مســجد می گوید: عمر گفت: ای علی، بیا بیعت کن. امیرالمؤمنین علیه الســلام فرمود: اگر بیعت نکنم، می خواهی چه کنی؟ عمر گفت: در این صورت، به خدا قسم، گردنت را می زنیم. حضرت فرمودند: ای پسر صُهاک! به خدا قسم دروغ می گویی، تو بر این کار قادر نیستی، تو زبون تر و ضعیف تر از آنی که بتوانی این کار را انجام دهی!

پس خالد بن ولید از جا برخاست و شمشیرش را بیرون کشید و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: به خدا قسم! اگر بیعت نکنی تو را می‌کشم! امیر المؤمنین علیه السّلام به طرف او برخاستند و جلو لباسش را گرفتند و او را به عقب پرتاب کردند به طوری که او را از پشت بر زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد!

۵

۴- کتاب سلیم بن قیس، ج۲، ص۸۶۷-۸۶۸

۵- مسجد خالد بن ولید و محل قبر او در شهرِ حمص سوریه

* قالَ أميرُالمُؤمنينَ عليه السلام: فَلَمَّا أَنْ كَانَ اللَّيْلُ أَرْسَلَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَقَالا: إِنَّا نُرِيدُ أَنْ نُسِرَّ إِلَيْكَ أَمْراً، وَ نَحْمِلَكَهُ لِثِقَتِنَا [بِكَ]. فَقَالَ: احْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا، فَإِنِّي طَوْعُ أَيْدِيكُمَا. فَقَالا لَهُ: إِنَّهُ لَا يَنْفَعُنَا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الْمُلْكِ وَ السُّلْطَانِ مَا دَامَ عَلِيٌّ حَيّاً، أَ مَا سَمِعْتَ مَا قَالَ لَنَا وَ مَا اسْتَقْبَلَنَا بِهِ؟ وَ نَحْنُ لَا نَأْمَنُهُ أَنْ يَدْعُوَ فِي السِّرِّ، فَيَسْتَجِيبَ لَهُ قَوْمٌ فَيُنَاهِضَنَا، فَإِنَّهُ أَشْجَعُ الْعَرَبِ، وَ قَدِ ارْتَكَبْنَا مِنْهُ مَا رَأَيْتَ، وَ غَلَبْنَاهُ عَلَى مُلْكِ ابْنِ عَمِّهِ، وَ لَا حَقَّ لَنَا فِيهِ، وَ انْتَزَعْنَا فَدَكَ مِنِ امْرَأَتِهِ، فَإِذَا صَلَّيْتُ بِالنَّاسِ صَلَاةَ الْغَدَاةِ، فَقُمْ إِلَى جَنْبِهِ، وَ لْيَكُنْ سَيْفُكَ مَعَكَ، فَإِذَا صَلَّيْتُ وَ سَلَّمْتُ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: فَصَلَّى خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِجَنْبِي مُتَقَلِّداً السَّيْفَ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فِي الصَّلَاةِ وَ جَعَلَ يُؤَامِرُ نَفْسَهُ وَ نَدِمَ، وَ أَسْقَطَ فِي يَدِهِ حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَطْلُعَ، ثُمَّ قَالَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ: لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُكَ، ثُمَّ سَلَّمَ. فَقُلْتُ لِخَالِدٍ: وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: كَانَ قَدْ أَمَرَنِي إِذَا سَلَّمَ أَنْ أَضْرِبَ عُنُقَكَ. قُلْتُ: أَ وَ كُنْتَ فَاعِلًا؟ قَالَ: إِي وَ رَبِّي إِذاً لَفَعَلْتُ.[۶]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شب که شد ابوبکر و عمر سراغ خالد بن ولید فرستادند و گفتند: ما می‌خواهیم موضوعی را پنهانی با تو در میان بگذاریم، و به خاطر اطمینانی که به تو داریم، آن را به تو واگذار کنیم. خالد گفت: هر کاری می‌خواهید به من واگذار کنید که من مطیع فرمان شما هستم. گفتند: این پاد شاهی و سلطنت تا علی زنده است برای ما فایده ندارد. نشنیدی به ما چه گفت و چگونه با ما روبرو شد؟ ما در امان نیستیم که او پنهانی به سوی خود دعوت کند و عدّه‌ای به او پاسخ مثبت دهند و او بر علیه ما قیام کند، چرا که او شجاع ترین عرب است، و ما هم نسبت به او این کارهائی که دیدی مرتکب شده‌ایم، و در حکومت پسر عمویش بر او غالب شدیم، در حالی که حقّی در آن نداشتیم، و فدک را هم از دست همسر او بیرون آوردیم. پس ابو بکر گفت: وقتی

۶- کتاب سلیم بن قیس، ج۲، ص۶۷۹- ۶۸۰

نماز صبح را با مردم خواندم، کنار علی بایست، و شمشیرت همراهت با شد. وقتی من نماز را خواندم و سلام دادم گردن او را بزن!

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: خالد بن ولید در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود، کنار من به نماز ایستاد. ابوبکر هم به نماز ایستاد، امّا از تصمیم خود پشیمان شد، امّا متحیّر مانده بود (و سلام نمی داد) تا آن جا که نزدیک بود آفتاب طلوع کند! پس قبل از آن که سلام دهد گفت: آن چه به تو د ستور داده بودم انجام مده، و سپس سلام نماز را داد. به خالد گفتم: موضوع چه بود؟ گفت: به من دستور داده بود که وقتی سلام نماز را داد، گردن تو را بزنم. گفتم: آیا چنین کاری را می‌کردی؟ گفت: آری به خدا قسم، اگر سلام می‌داد انجام می‌دادم!

[۷]

[۷]- قبر خالد بن ولید